

زبان

نباید ابزار جدال میان فارسی با عربی شود

احسان طبری

سخنی درباره پیوند زبانی فارسی و عربی

در دهه های اخیر، از جوانب گوناگونی پژوهندگان به کاخ مرموز زبان روی آورده اند. رشته های علمی معاصر مانند معنی شناسی (سمانتیک)، نشانه شناسی (سمیوتیک)، آوا شناسی (فونولوژی)، مکاتب معاصر فلسفی بورژوازی از نوع «ساختارگرائی» (سترو کتورالیسم) و «نوشته شناسی» (گرافولوژی) و برخی دبستان های وابسته به جریان «پوزیتیویسم منطقی» بدنبال رشته های سنتی، در عرصه زبان و به پژوهش ها و جستجوها و تعمیم هائی که گاه ثمربخش و گاه یاه و عبث است، دست زده اند. زبان شناسی مانند بسیاری علوم طبیعی و اجتماعی و اسلوبی در کار تحول کیفی بزرگی است.

در واقع دستگاه ماوراء پیچیده و ارگانیک زبان هنوز عرصه پربرکتی است برای هر جوینده و کاونده و هنوز باید کار منطقی در مقیاس جهانی با تجهیزات جدید علمی (تا حد شمارگرهای الکترونیک) انجام گیرد و ثمرات کارسالیانه دراز تعمیم شود، تا تمام اطلاعات مفیدی که دستگاه های بفرنج زبانی با خود دارند، از قوه به فعل آید و در دسترس انسانی قرار گیرد. دستگاه های بفرنج زبان مرکب از اصوات ابتدا غیر تلفیقی و سپس تلفیقی، واژه ها و گزاره های متحجر و یک نواخت (فرایدنولوژی) طی صدها و هزارها قرن بوجود آمده، تحول یافته، با دستگاه های نظیر در مجاورت خود رابطه برقرار کرده، در آن تاثیر بخشیده و از آن متأثر شده و تمام این تاریخ دراز را در وجود خود مانند سنگواره ای حفظ کرده است. در زبان، به مراتب بیش از آثار باستانی نهفته در لایه های خاک، ردهای گذشته ثبت شده است و در این سنگواره های جاندار و فرار (که واژه ها یا الفاظ و گزاره ها یا جملات نام دارند) روایت پارینه را می توان خواند، نهایت آنکه اسلوب این خواندن را باید یافت.

مثلا همین زبان کنونی فارسی که اینک چند دهه است در وزشگاه تغییرات لغوی و نحوی قرار دارد، تمام تاریخ گذشته پیش از آمدن آریاها به فلات ایران، آمدن آریا در موج های مختلف، تبادل مدنی مابین قبایل نو کوچ آریائی و اقوام سنتی ساکن سرزمین ایران، تماس ایرانیان با چین و هند و تمدن باکتریا و کوشانی و هپتالیان از شرق و تمدن یونانی و رومی از غرب، تاثیر هلنیسم، تاثیر اسلام، تاثیر ایلغار مغول و تیمور، تحولات بعدی، اثرات استعمار، جنبش های انقلابی دوران اخیر و غیره و همه و همه را در درون خود نهفته دارد و صدها آوا و واژه و گزاره و مقوله منطقی و دینی و فلسفی و ادبی و سیاسی و غیره روایتگر این حوادث است.

چرا و چگونه واژه ها مانند بلورها در چینه های معدن و گلبرف ها در لفاف ابر پدید می آیند، چگونه تحول می یابند، چرا و چگونه می میرند، امثال و حکم و ترکیبیات ثابت زبانی موجود کی پدید شده و آنهایی که زمانی بوده اند و اکنون نیستند کدامند، هم ریشگی واژه ها در زبان ها بیانگر چیست، چگونه می توان از این هم ریشگی به حوادث و پیوندها و هجرت ها و تماس های تاریخی پی برد... و غیره و غیره. اینها پرسش هائی است که در برابر هر زبان می

توان نهاد و تکامل دیالکتیکی زبان را در مسیر زمان و تاثیرات متقابل آنها را در یکدیگر معین کرد و از آن نتیجه گرفت.

پژوهش‌های زبانی قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی که بسیار گسترده و ارزنده است مصالح اولیه گرانبهای را برای این هجوم وسیع به عرصه زبان فراهم آورده است، بویژه هجوم از زاویه تاریخ و با اسلوب بررسی علمی و عینی نسج تاریخی در تجلیات گونه‌گون آن.

مثلا برای نگارنده این سطور وجود پیوندهای ریشه‌ای زبانی، بین زبان‌های هند و اروپائی از یک سو و زبان‌های ترکی و سامی از سوی دیگر، امری است کاملا محتمل. این نکته که آنرا کاملا محتمل اعلام می‌داریم، هنوز در علم پذیرفته نیست و معمولا بی‌زبان‌های ترکی و مغولی از یک سو و زبان‌های سامی از سوی دیگر (که بر حسب سرشت صرف و نحوی و اشتقاقی خود دارای ویژگی‌هایی هستند) با زبان‌های هند و اروپائی (که به سانسکریت به عنوان زبان مادر بازگردانده می‌شود)، دیوار می‌کشند و حال آنکه بررسی‌های دقیق‌تر ریشه‌شناسی و تاریخ این دیوار را در هم می‌کوبد و آنرا سخت نسبی اعلام می‌دارد.

اثبات هم‌ریشگی زبان‌های سامی و آریائی و ترکی صرف‌نظر از اثرات معنوی آن، این واقعیت بزرگ را نشان می‌دهد که نقشه تاریخی هجرت و انشعاب اقوام بشکل مشخص تر چگونه بوده است.

بر اساس فرض یکپارچگی در منشاء نژادی بین سفیدپوستان (اعم از آریائی و سامی که بخشی از آن با نژادهای سیاه در آمیخته شده) و ترک (که بخشی از آن با نژاد زرد و سرخ‌پوستان شمال دوردرد آمیخته شده)، وجود شباهت زبانی بین آنها، پدیده‌ای نامعقول و غریب نیست. منتها باید چنین فرض کرد که نخستین انشعابی در بین اقوام سفیدچندین هزاره پیش انجام گرفته و احتمالا اقوامی که سامی نام گرفته‌اند از قرارگاه اصلی این نژاد به سوی جنوب آمده‌اند و در آسیای غربی و سپس شمال آفریقا پراکنده شدند و در هزاره‌های دیرتر اقوام ترک به سوی آسیای مرکزی روی نهادند و تنها در چهار هزاره پیش اولین هجرت آریائی از شرق به سوی افغانستان و هندوستان خاور فلات ایران عملی شده و دومین هجرت به سوی باختر ایران در سه هزار سال پیش روی داده است.

بدینسان تنظیم نقشه هجرت‌های بزرگ و کوچک خلقها و درآمیزی آنها نه فقط بوسیله آثار باستان‌شناسی، بلکه بوسیله زبان‌شناسی نیز میسر است و بدون داشتن تصویری از این هجرت‌ها نمی‌توان تپورو تکوین خلق‌ها را نشان داد. این فرضیه مانند هر فرضیه دیگر، می‌تواند محتوی عناصر درستی باشد که بهمان خاطر باید بدان توجه شود.

اکنون به عنوان نمونه مشخص در این زمینه، روابط فارسی و عربی را مورد یک بررسی اجمالی قرار می‌دهیم.

چنین نیست که درآمیزی فارسی با عربی تنها پس از فتوحات اسلام صورت گرفته است. رابطه طولانی فرهنگی با آرامی، سریانی، و عربی و عبری در دوران ساسانیان و بسی پیش از آن همیشه فارسی و دیگر زبان‌های سامی را در تمامی نزدیک با هم نگاه میداشته (منظور ما از فارسی نه فقط پارسی دری بلکه همچنین زبان‌های پهلوی اشکانی و ساسانی و حتی فارسی باستانی دوران هخامنشی است).

وجود واژه‌های فراوان «هزوارش» مانند «لخما» (نان)، «ملکان ملکا» (شاه شاهان) «یکتوبنتن» (نوشتن)، «یقتلونتن» (کشتن) و امثال آن دبیران ایران را با این الفاظ سامی از دیر باز آشنا نگاه می‌داشته است و این مطلب سابقه بسیار طولانی، حتی قبل از دوران ساسانی دارد.

یکی از رسوم فاتحان عرب که گویا از تجربه مملکتداری قیصرهای بیزانس آموخته بودند، این بود که برای جذب و «از خود سازی» خلق‌های مغلوب و سرزمین‌های مفتوح، قبائل عرب را بدانجا بکچانند. از اینرو قبائل بسیاری به خراسان، نهاوند، اهواز، اطراف شیراز و

نقاط دیگر کوچانده شدند. از آن جمله گویا کوچاندن ۵۰ هزارتن به خراسان بود (مانند مضریه و یمانیه و غیره). هنوز برخی از این قبائل که خود را «عرب» می دانند در برخی نقاط مرکزی ایران مانند اطراف تهران، ساوه، قم، اصفهان و غیره ساکنند. سیطره جویان عرب علیرغم حربه مذهب و سلطه سیاسی شام و بغداد و خوش رقصی عمال ایرانی عرب پرست و وجود این قبائل عرب، نتوانستند، چنانکه به علت شباهت زبانی درسوریه و مصر رخداده، کلا زبان عرب را جانشین زبان محلی سازند. در آن نقاط قرابت زبان ها که همه از ریشه زبان های سامی است کار را تسهیل می کرد. بعلاوه کوچ قبائل بیشتر و سلطه هم مستقیم تر بود. اما بهرجهت اقدامات خلفاء **اموی و عباسی** در ایران موثر واقع شد و زبان فارسی دری را با عربی به سختی ممزوج ساخت. در واقع **زبانی نو** پدیدارآمد.

نکته اینجاست که این درآمیزی با عربی در ۲۰۰ سال اول که سلطه مستقیم اعراب اعمال میشد کمتر رخداد تا بعدها، یعنی بویژه در دوران غزنوی و سلجوقی که عرب مآبان، در تعصب غیظ آلود نسبت به معتزله و شیعه و اسماعیلیه، و بقصد فضل فروشی و جلوه گری برمیزان رخنه عربی در فارسی افزودند.

البته رابطه عربی و فارسی تنها در آن نیست که فارسی از عربی پذیرفته باشد. عربی نیز از فارسی بسی متأثر شده است. برخی از ملک نشین های عرب که در واقع دست نشانده شاهنشاهان ساسانی بود، پل انتقال فرهنگ ایرانی به جهان عرب محسوب می شدند. حتی در قرآن و نیز در آثار شعرای جاهلی واژه های متعددی دارای ریشه فارسی وجود دارد.

واژه های فارسی که به عربی داخل شده کلمات «**دخیل**» نام دارند. زبان عربی بر حسب قوانین آهنگی (فونتیک) و دستوری (گرامری و مورفولوژیک) خاص خود این واژه ها را تغییر داده است و این کاری است که عربی با همه واژه های خارجی که می پذیرد بناچار می کند.

در این باره به ارائه برخی نمونه ها به پردازیم:

اریکه (اورنگ)، استوانه (استون، ستون)، ترشح (تراوش)، رونق (روانگ- روانی)، زیبق (ژیوک، خود از ریشه ژی = زیستن)، سخط (سخت)، سراج (چراغ)، شارع (شاهراه)، شوکت (شکوه)، شیء (چی- چیز)، ضوضاء (زوزه)، عسکر (لشکر)، عطش (تشنه)، قلعت (کلات)، مایع (مایه)، ورق (برگ)، هندسه (اندازه)، فستق (پسته)، صرم (چرم)، جلاب (گلاب)، کنز (کنج)، ابریق (آبریز)، صولجان (چوگان)، سراق (سر برده)، بابوج (پاپوش)، قنبله (خمپاره)، امرزبه معنای بمب بکار می رود مانند قنبله الذریه = بمب اتمی)، تخمین (از ریشه خمانا = گمان)، تکدی (گدا)، مورخ (ماهوروز، از همین ماده تاریخ).

تنها واژه های پهلوی و یا فارسی دری نیست که به عنوان «دخیل» به عربی وارد شده، بلکه برخی تحقیقات سوابق این رخنه و تبادل لغوی را بسی دورتر می برد، در زمان هخامنشیان، پارسی باستانی با زبانهای بابلی و آشوری و عیلامی فعل و انفعال داشت. زبان سریانی در دوران ساسانی یکی از منابع علوم بود، همچنانکه این نقش را عربی در دوران پس از اسلام ایفاء کرد. هزوارشهای آرامی چنانکه یاد شد در پارسیک (پهلوی اشکانی) و پهلویک (پارسی دوران ساسانی) متداول بود. مانمونه هائی از واژه های عربی که بنظر برخی زبان شناسان معاصر ما دارای ریشه در زبانهای ایرانی است (فارسی، پهلوی، اوستائی) در اینجا ذکر میکنیم:

امت (همه)، براق (باره، بارک = اسب)، بلوغ، بلغ (بالیدن، بالش)، حی، حیات (گی، زی)، صورت (چهره)، عام (همه)، مرء (مرد)، عطش (آتش)، عشق (ایش در اوستائی، خواستار بودن)، قنات، خندق (کن = کندن)، رفیق (رپ در اوستائی = پشتیبانی کردن)، جناح (گناه)، هوس (وس در اوستائی = خواستن)، مزاج- مزج (منیز = آمیختن). درالسنه اروپائی (آلمانی، فرانسه، انگلیسی، بویژه آلمانی) به واژه های متعددی برخورد می کنیم که با واژه های نظیر عربی از جهت لکسیک (معنی) و حتی فونتیک (صوتی) شباهت غیرقابل

انکار دارد. نخست برخی نمونه هائی بین عربی و زبان آلمانی که نگارنده یافته است می آوریم و سپس تعلیل خود را در این باره ذکر می کنیم:

جمال = Kamel (آلمانی) بلید = döBl (آلمانی)، صنف = Zunft (آلمانی)، اکاره = Acker (آلمانی)، ارض = Erde (آلمانی)، لب = Lieve (idoLib لاتین)، فرس = Pferd (آلمانی)، راحت (راح) = Ruhe (آلمانی)، ساعت = ZeitT، سن (دندان) = Zahn (آلمانی)، عین = Augen (آلمانی)، حوش = Haus (آلمانی)، عجل = Eile (آلمانی)، حلق = Hals (آلمانی)، دور = Dauer (آلمانی)، هبه = Geben (آلمانی)، وزن = Gewicht (آلمانی)، طاق = chDa (آلمانی)، فرح = Froh (آلمانی)، صفر = Ziffer (آلمانی)، عصفور = Spatze (آلمانی)، وضوء = Waschen (آلمانی)، فلاح = Pfluger (آلمانی)، تراب- ثری = Terre (فرانسه)، بیع = Buy (انگلیسی)، قطع = Cut (انگلیسی)، غراب = Rabe (آلمانی)، معنی = Meinung (آلمانی)، حمل = Hammel (آلمانی)، قفس = figäK (آلمانی)، حب = Hobby (انگلیسی)، راس- رئیس = Rat (آلمانی)، فرصت = Frist (آلمانی)، بغض = seöB (آلمانی)، سلاخ = Schlachter (آلمانی).

آیا این پدیده، نتیجه تصادف است یا پدیده ای است قانونمند؟ و اگر قانونمند است، آیا این الفاظ همانند عربی و آلمانی (و نیز انگلیسی و فرانسه) مثلا از مبداء صوتی واحدی آمده اند و مستقلا رشد یافته اند و یا با هم از جهت ریشه ای خویشاوندند؟ به نظر ما پدیده تصادفی نیست و شباهت هم از تکامل مستقل فونولوژیک برنخاسته، بلکه ثمره هم ریشگی است. شاید این حکم به نظریه تقسیم زبان ها به سامی و آریائی لطمه بزند، زیرا نشان میدهد که هیچ «دیوارچینی» بین زبانهای سامی و آریائی نیست. میتوان هم فرض کرد که قبائل آریائی و سامی که طی ۴ هزار سال در خاورمیانه در مجاورت هم بسر می برند، در ذخیره لغوی زبانهای هم، مهر و نشانی باقی گذاشته اند.

بهر جهت اقوام و قبائل مختلف درازمنه دورتر تاریخ و در سحرگاه پیدایش خود بهم نزدیک تر بوده اند. این شمای دیالکتیکی ما را از تزیار بر نهاد (تقارب اقوام)، به آنتی تز یا برابر نهاد (تباعده بعدی آنها) میرساند و سپس از آنجا بار دیگر به سنتز یا باهم نهاد (تقارب مجدد آنها) در مقیاس بین المللی) نزدیک می شویم. این شمای دیالکتیکی تجریدی نیست و دارای محتوای تاریخی است. چنین استنتاجی که مبداء واحد بسیار زبانها و اقوام را نشان می دهد خود کمکی است به اثبات واقعیت اندیشه انترناسیونالیستی.

تصرف زبان فارسی در زبان عربی به اشکال مختلف است. اینک برخی نمونه ها:

۱- علاوه بر آنکه کلمات عربی را در فارسی، چنانکه طبیعی است، موافق تجوید یا آهنگ شناسی (فوننتیک) زبان خودمان دگرگون می کنیم (زیرا حروف حلقی و نوک زبانی مانند ح و ع و ذ و ث در فارسی دری وجود ندارد)، در اعراب کلمات نیز غالبا مداخله شده است. به عنوان مثال:

عقب دراصل عقب، ترجمه، در اصل ترجمه، شجاعت دراصل شجاعت، حوالی دراصل حوالی، شعبده دراصل شعبده، و طی دراصل طی، هلهله دراصل هلهله... الخ.

این نکته در همین جا درخور ذکر است که برخی ادیب مآبان که به رسانه های گروهی دست داشتند بازگشت تلفظ کلمات عربی متداول در فارسی را به صل این تلفظ در زبان عربی توصیه کرده اند، ولی این فضل فروشی عبث و نادرستی است. اگر این مراجعه به اصل منطقی بود پس باید تلفظ گلوئی و نوک زبانی را هم احیاء کرد.

۲- کلمات فراوانی چنانکه شادروان محمد قزوینی یاد آور می شود عربی مجعول و برساخته روشنفکران ترک عثمانی است که در فارسی مرسوم شده و ابدا در عربی وجود ندارد. قزوینی (بیبست مقاله جلد ۲- صفحه ۲۷۶)، امثله زیرین را آورده است:

اعاشه، اعزام، تمدن، مشعشع، سلطه، محیر العقول، عرض اندام، دوات محترم، منور الفکر، سفالت، اشغال کردن...

۳- واژه های عربی معینی را ما بدان معنا که در عربی است به کار نمی بریم و معنای به کلی دیگری به آن می‌دهیم مانند:

ضرب (به معنای دنبک)، کثیف (که در فارسی یعنی چرکین و در عربی یعنی انبوه)، نزاکت، رعنا (که در فارسی یعنی زن زیبا و در عربی یعنی زن احمق)، وجه (به معنای پول)، ناشی (یعنی ناچالاک)، جدول (در عربی جوی، در فارسی معنای مشخص یافته)، حقوق (موجب، مزد).

۴- برخی واژه ها را، در آن باب فعال به کار می بریم که در عربی نیامده مانند تفکر در باب تفعل (به جای تفکیر در عربی) و تذکر (به جای تذکیر).

همانطور که قزوینی یاد آوری می کند برخی جمع های عربی است که در فارسی به صورت مفرد درآمده است. مثلا میگوئیم طلبه ای آمد و حال آنکه طلبه جمع طالب است و به معنای طالبان علوم است نه یک نفر.

از این قبیل است:

جواهر (به معنای سنگهای قیمتی که مفرد آن جوهر معانی دیگر دارد)، موجب (به معنای حقوق و خود این کلمه که جمع است و مفرد به کار میرود)، مالیات (مفرد مالی به معنای دیگر است. مثلا میتوان گفت: یک مالیات سنگین از او گرفت)، بله (که به معنای ابلهان است نه ابله)، عجایب (مثلا عجایب صنعتی دیدم در این دشت که بیجانی پی جاندار می گشت) یا این عبارت که معمول بود: «در کار او عجایب بماند». خوارج (معمولا می گویند از خوارج)، اوباش، عوام (مثلا: آدم عوامی است)، حور (که مفرد آن حوراء است یعنی زن سیاه چشم)، ملانکه (در تداول عوام)، اولیاء (فقط در تداول عوام)، شیعه (که مرد آن شاعی است).

۵- در مواردی «پارسی سازی» با مراعات اکید مختصات زبان انجام گرفته است مانند جزیره «فیس» که در فارسی «کیش» میگوئیم و «کوفی و عقال» که در فارسی «چی اگال» شده.

۶- ما در مواردی کلمات عربی را چنان از خود ساخته ایم که با آن مصادر بسیط ایجاد کرده ایم. مانند: فهمیدن، بلعیدن، رقصیدن، قبولاندن (قبولیدن نیامده است).

۷- و سرانجام این نکته را نیز متذکر شویم که تکامل ذخیره لغات و اصطلاحات در زبان عربی امروز و فارسی امروزی باهم تفاوت جدی دارد و در بسیاری موارد که ما واژه های عربی به کار می بریم، این واژه ها برای عرب با سواد اصلا مفهوم نیست و در عوض اونیز مصطلحاتی را بکار میبرد که ما آنرا درک نمی کنیم. یعنی لغات عربی در فارسی شناسنامه ایرانی پذیرفته و اندیشه طرد کلمات عربی و بازگرداندن فارسی به «سرگی» دوران کهن پنداری بیش نیست.

اینک چند نمونه پراکنده در این زمینه:

تحکیم روابط مودت = تعزیز او اصرالصداقه:

حکومت سلطنتی ارتجاعی = حکم الملکی الرجعی

استثمار = استغلال

شعور انقلابی و مترقی = وعی الثوری والتقدمی

به منظور عظیم گذاشتن تجاوز = من اجل احباط العدوان

ملی کردن معادن = تأمیم مناجم

بسط بحران عمومی = استفحال الازمه العامه

مسابقه تسلیحاتی = سباق التسلح

اعمال تضيیقات = تمارس ضغوط

خلع سلاح = نزاع السلاح

و از این نمونه ها بسیار است. لذا برخفا هستند آنها كه تصور می کنند با دانستن عناصر عربی در فارسی گویا زبان عربی می دانند و یا عربی می فهمند، این واژه ها كه معنی، محل استعمال، تلفظ آنها به کلی دگرگون شده، دیگر از آن زبان فارسی است و قرن های دراز است كه فارسی با آنها زیسته و آن ها را در زرادخانه لفظی و معنوی خود نگاه داشته و در پیکر خود هضم کرده است. بهتر است زبان ها را به افزار تفاهم و همبستگی بدل کنیم و نه به دستاویز اختلاف و تفرقه.